

سرقت ادبی یکی از مهم‌ترین معضلات اخلاق پژوهش و در کل حرفه نویسندگی در کشور ماست. علی‌رغم اینکه آثار متعددی در زمینه سرقت ادبی وجود دارد، به گمان نگارنده، هنوز در مورد خود مفهوم سرقت ادبی، ترجمه آن و نیز نحوه تشخیص مصادیق این مفهوم نیاز به بحث و نظرورزی وجود دارد. ارائه تعریفی چندکلمه‌ای یا چند سطری از سرقت ادبی آسان‌ترین و همزمان مسئله‌دارترین کاری است که می‌توان انجام داد. در این مقاله پس از بررسی اجمالی ادبیات موضوع، در وهله نخست به تحلیل مفهوم سرقت ادبی و نقد برخی از تعاریف رایج آن خواهیم پرداخت. سپس با تفکیک پلاجیاریزم از سرقت و نقض حق مؤلف نشان خواهیم داد که تعبیر «سرقت ادبی» ترجمه چندان دقیقی برای پلاجیاریزم نیست و تلاش خواهیم کرد که بدیل بهتری را معرفی کنیم. پس از آن با تحلیل مؤلفه‌های اخلاقی این پدیده استدلال خواهیم که سرقت ادبی مفهومی فازی است و در تعیین مصادیق این مفهوم و درجات آنها شبکه‌ای از عوامل متنی و فرامتنی نقش بازی می‌کنند. برای این کار ما هشت موقعیت را ترسیم خواهیم کرد که در آن عوامل متنی و فرامتنی در تعیین مصادیق سرقت ادبی و درجات آنها اثرگذار هستند. ■ واژگان کلیدی:

اخلاق، سرقت ادبی، رویکرد شبکه‌ای، رویکرد فازی، حق مؤلف.

رویکرد فازی و شبکه‌ای به سرقت ادبی

رحمان شریف‌زاده

استادیار، پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران (ایرانداک)
Sharifzadeh@irandoc.ac.ir

۱. مقدمه

سرقت ادبی (Plagiarism) از ریشه لاتینی Plaga به معنای آدم‌ربایی (Kidnaping) است. در ادبیات کشور ما، پلاجیاریزم^۱ غیر از «سرقت ادبی»، به «سرقت فکری»، «سرقت علمی» و «انتحال» نیز ترجمه شده است. نویسندگان متعددی در کشور ما به این مسئله، هر یک از جهات خاصی، پرداخته‌اند. در این مقاله قصد بررسی جامع این آثار را نداریم با این حال نگاهی گذرا به برخی از آنها خالی از لطف نیست و می‌تواند مواضع این مقاله را روشن‌تر نیز کند. استاد جلال‌الدین همایی در بخش پایانی کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی با عنوان «خاتمه فن بدیع در سرقات ادبی» یازده نوع سرقت ادبی را از هم باز می‌شناسد این موارد عبارت‌اند از: ۱. نسخ یا انتحال، ۲. مسخ یا اغاره، ۳. سلخ یا المام، ۴. نقل، ۵. دزدی بی‌برگه و بی‌نام‌نشان، ۶. حل، ۷. عقد، ۸. ترجمه، ۹. اقتباس، ۱۰. توارد و ۱۱. تتبع و تقلید، که از این میان «ارکان اصلی سرقات ادبی پنج نوع اول است و باقی، فروع و توابع همان ارکان اصلی است». (همایی، ۱۳۸۹: ۲۲۵) بصیرت‌های زیادی در این بخش از کتاب وجود دارد و ما در جاهایی در این مقاله به آنها اشاراتی خواهیم داشت. این نوشته از معدود نوشته‌هایی است که وارد تعیین مصادیق سرقت ادبی شده است و مفهوم سرقت ادبی را بر اساس مصادیق تحلیل کرده است. با این حال در این مقاله مواردی را خواهیم دید که سرقت ادبی نیستند ولی طبق موارد فوق سرقت ادبی محسوب می‌شوند یا سرقت ادبی هستند ولی داخل در موارد فوق نیستند. شاید این مقاله را بتوان بسط و ادامه‌دهنده مطالب بخش پایانی کتاب فوق دانست.

حسن اسلامی در چند نوشته (از جمله ۱۳۹۰ و ۱۳۹۳) به بحث سرقت ادبی پرداخته است. دغدغه وی در کل این بوده که در چهارچوب‌های نظریه‌های مطرح اخلاقی به‌ویژه اخلاق و سنت اسلامی نشان دهد چرا سرقت ادبی مشکل اخلاقی دارد. ما در این مقاله در سطحی مبنایی‌تر غیر اخلاقی بودن سرقت ادبی را بررسی خواهیم کرد و وارد نظریه‌های اخلاق نخواهیم شد. مطالب ایشان علی‌رغم بعضی روشنگری‌ها، از مشکلاتی رنج می‌برند که بررسی کامل آنها خارج از حوصله این مقاله است. فقط به دو مورد اشاره کنم. وی پلاجیاریزم را معادل انتحال می‌داند در حالی که انتحال فقط نمونه‌ای از سرقت ادبی است. انتحال یعنی به خود بستن چیزی که به شما تعلق ندارد. چنانکه خواهیم دید مواردی از پلاجیاریزم هستند که فرد در آن چیزی را به خود نسبت نمی‌دهد. مثلاً اگر فردی عمادانه

به‌جای ارجاع به نویسنده اصلی به فرد دیگری ارجاع دهد، وی مرتکب نوعی پلاجیاریزم شده است با این‌حال چیزی را به خود نسبت نداده است. حتی اگر معنای انتحال را بسط دهیم و بگوییم انتحال یعنی به خود یا دیگری بستن چیزی. باز مواردی از پلاجیاریزم از دایره آن بیرون خواهند ماند. چراکه در مواردی، فرد نه‌تنها مطلب نویسنده‌ای را به خود یا دیگری نسبت نمی‌دهد بلکه حتی ممکن است نوشته‌ای از خود یا کس دیگری را به فردی دیگر، معمولاً فردی شناخته‌شده‌تر، نسبت دهد. در یک مورد معروف، شخصی به نام بهروز بهزاد کتابی را به اسم ژان پل سارتر با عنوان «فاجعه بزرگ» ترجمه و منتشر می‌کند. بررسی آثار سارتر نشان می‌دهد که وی اصلاً کتابی با این عنوان ندارد!

همچنین به‌نظر می‌رسد وی میان وجوه اخلاقی و حقوقی سرقت ادبی تفکیکی نکرده است؛ گرچه آثار وی در نگاه نخست متمرکز روی اخلاق است ولی مباحثی که مطرح می‌کند دلالت بر این دارد که این تفکیک چندان مد نظر نویسنده نبوده است. مثلاً وی (۱۳۹۳: ۲۰) از دایان پکورواری تعریفی از سرقت ادبی نقل می‌کند و آن را مبنای بحث خود درباره سوبیه‌های غیراخلاقی سرقت ادبی قرار می‌دهد. در این تعریف «قصد و عدم قصد در رخ دادن انتحال نقشی ندارد و کافی است که عمل محقق شود تا جرم به‌شمار رود». (اسلامی، ۱۳۹۳: ۲۰) اولاً جرم مفهومی حقوقی است نه اخلاقی، ثانیاً در کنش غیراخلاقی نمی‌توان قصد فاعل را در نظر نگرفت. ظاهراً قصدیت یکی از ارکان فعل اخلاقی یا غیراخلاقی است و این یکی از تفاوت‌های فعل اخلاقی و حقوقی است. در یک تضاد غیرعمد، فرد گرچه به‌لحاظ حقوقی مجرم است و باید دیه بپردازد یا زندانی شود، اما وی را نمی‌توان مستوجب نکوهش اخلاقی دانست. مگر اینکه نشان داده شود که عامدانه کوتاهی‌هایی صورت گرفته که منجر به چنین تضادفی شده است.

حسین پاینده در مقاله‌ای با عنوان «شحنه باید که دزد در راه است» براساس شیوه‌های متنوع سرقت ادبی در کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی، مصادیق سرقت ادبی را بررسی کرده است.^۱ این مقاله بیش از آنکه پژوهشی نظری درباره سرقت ادبی باشد یک مطالعه موردی است. همچنین صفر بیگزاده کتابی را با عنوان «سرت علمی و قوانین و مقررات حاکم بر آن در ایران» منتشر کرده است. این کتاب به جوانب حقوقی سرقت ادبی پرداخته است تا جوانب اخلاقی آن. مسئله‌ای که در همان ابتدای این کتاب به چشم می‌خورد این است که کتاب فوق اصطلاح «سرت علمی» یا «سرت دانش» را برای ترجمه پلاجیاریزم

۱. این مقاله در کتابی با عنوان «نظریه‌های نقد ادبی معاصر» (۱۳۷۷) منتشر شده است.

پیشنهاد می‌دهد و آن را از سرقت ادبی دقیق‌تر می‌داند. (بیگ‌زاده، ۱۳۹۸: ۷-۶) در بخش سوم خواهیم دید که دلایلی وجود دارد که اصلاً ترجمه پلاجیاریزم به «سرت» را ناموجه می‌کند چراکه مواردی را خواهیم دید که از مصادیق پلاجیاریزم هستند ولی سرقت به‌شمار نمی‌آیند. با این حال به‌نظر ما از بین واژه‌های «ادبی»، «فکری»، «دانش» و «علمی»، اتفاقاً انتخاب واژه «ادبی» موجه‌تر است؛ یعنی اگر قرار باشد که از بین ترجمه‌هایی که در آن مفهوم سرقت و یکی از مفاهیم فوق‌آمده است دست به انتخاب بزنیم، «سرت ادبی» دقیق‌تر از بقیه است (ما در اینجا تا بخش سوم که ترجمه دیگری برای پلاجیاریزم ارائه خواهیم کرد از اصطلاح «سرت ادبی» استفاده خواهیم کرد). برخلاف آنچه ممکن است در ظاهر به‌نظر برسد «ادبی» در اینجا معادل آثار هنری (رنالد^۱، ۲۰۰۱: ۶-۴) یا محدود به ادبیات داستانی یا شعری نیست، که ادعا کنیم که اصطلاح سرقت ادبی ما را محدود به سرقت در این حوزه‌ها می‌کند. ادبی، در اینجا اشاره به «جنس» هست‌ومندهایی^۲ دارد که ما با آنها مواجهیم، یعنی آثار گفتاری و نوشتاری (دقیق‌تر واژه‌ها). ما بارها ادبیات را به همین معنای مجموعه آثار نوشتاری و گفتاری به‌کار می‌بریم. مثلاً وقتی از اصطلاح «مرور» یا بررسی ادبیات موضوع^۳ استفاده می‌کنیم منظورمان لزوماً سروده‌ها و داستان‌ها نیستند، بلکه منظور مجموعه آثار گفتاری و نوشتاری‌ای هستند که در یک حوزه خاص به‌ثبت رسیده‌اند. بنابراین وقتی می‌گوییم «سرت ادبی» رخ داده است؛ منظور سرتی است که روی آثار نوشتاری و گفتاری انجام شده است چه داستان باشد، چه شعر، چه یک ایده علمی. به‌قول استاد همایی «مقصود ما از ادب در اینجا کلیه تراوش‌های ذوقی و فرهنگی است اعم از علوم و ادبیات نه‌خصوص اصطلاح «ادبی» مقابل «علمی»». (همایی، ۱۳۸۹: ۲۲۰) از این‌رو می‌توان گفت ترجمه پلاجیاریزم به سرقت علمی یا فکری می‌تواند غلط‌انداز باشد، چراکه مثلاً در مورد «سرت علمی» اگر علم به‌معنای Science باشد دامنه پلاجیاریزم به‌شدت محدود می‌شود و فقط آنچه را علوم طبیعی و اجتماعی خوانده می‌شود دربرمی‌گیرد و اگر به‌معنای Knowledge باشد (که در این‌صورت باید «سرت معرفتی/معرفت/دانش» ترجمه شود) گرچه دامنه آن فراخ‌تر می‌شود، باز مصادیق سرقت معرفتی از سرقت ادبی محدودتر خواهد بود؛ زیرا نوشته‌هایی وجود دارند که نمی‌توان به‌راحتی معرفت محسوب کرد. مگر اینکه بتوان استدلال کرد که تمام آنچه نوشتاری یا گفتاری است از جنس معرفت است

1. Randall
2. Entities
3. Literature Review

که به‌نظر کار بسیار دشواری است. ترجمه پلاجیاریزم به سرقت فکری نیز دقیق نیست، اگر منظور از «فکری» تمام چیزی باشد که محصول ذهن است (مثلاً چه ناشی از خلاقیت^۱ باشد چه تأمل^۲ چه استدلال^۳) در این صورت سرقت فکری اصلاً مانع نخواهد بود و شامل بسیاری از مصادیق نقض حق مؤلف^۴ نیز می‌شود. در حالی که نقض حق مؤلف غیر از سرقت ادبی است و افراد زیادی از تمایز این دو دفاع کرده‌اند (از جمله فیشرمن^۵، ۲۰۰۹ و دیمز، ۲۰۰۸؛ به این مسئله باز خواهیم گشت) و اما اگر «فکری» محدود به یک یا چند محصول ذهن شود در این صورت دامنه پلاجیاریزم به همان اندازه محدود خواهد شد.

در بخش بعد به شکل دقیق‌تر برخی از تعاریف سرقت ادبی را به بحث خواهیم گذاشت. در آنجا خواهیم دید که اختلاف‌های مهمی میان تعاریف سرقت ادبی وجود دارد. در بخش سوم، استدلال خواهیم کرد که اساساً ترجمه پلاجیاریزم به سرقت ادبی نارساست و با تحلیل مفهوم سرقت و پلاجیاریزم تلاش می‌کنیم ترجمه بهتری ارائه کنیم. در بخش چهارم با رویکردی فازی و شبکه‌ای مفهوم سرقت ادبی را بررسی خواهیم کرد و از طریق ترسیم هشت موقعیت فرضی نشان خواهیم داد که چگونه عوامل متنی و فرامتنی در تعیین مصادیق سرقت ادبی نقش بازی می‌کنند. چنانکه خواهیم دید بدون توجه به شبکه‌ای از عوامل متنی و فرامتنی، نمی‌توان از طریق تعریف، فهم روشنی از سرقت ادبی به چنگ آورد و مصادیق آن را تشخیص داد. از این گذشته، توجه به این شبکه، نشان خواهد داد که مفهوم سرقت ادبی فازی است و شدت و ضعف می‌پذیرد و این روی حساسیت‌های ما در قضاوت‌های اخلاقی و حقوقی مصادیق سرقت ادبی اثرگذار خواهد بود.

در پایان مقدمه لازم است اشاره کنیم که ما در این مقاله با جنبه اخلاقی سرقت ادبی سروکار داریم، نه جنبه حقوقی آن. پس از تحلیل مفهوم سرقت ادبی، مسئله ما این خواهد بود که چه وقت اتهام سرقت ادبی به‌لحاظ اخلاقی موجه خواهد بود و فرد را می‌توان مستوجب نکوهش اخلاقی دانست. چنانکه خواهیم دید برای توجیه چنین اتهامی، بررسی عوامل متنی و فرامتنی لازم خواهند بود. با این حال چنانکه قبلاً اشاره کردیم این بحث‌های اخلاقی می‌تواند روی جوانب حقوقی آن نیز اثرگذار باشد.

1. Imagination
2. Reflection
3. Reasoning
4. Copyright
5. Fishman
6. Dames

۲. سرقت ادبی چیست؟

اجازه دهید بحث را با تعاریفی از سرقت ادبی ادامه دهیم. تعاریف متنوعی از سرقت ادبی ارائه شده است که تفاوت‌های مهمی نیز با هم دارند؛ تعاریف زیر را در نظر بگیرید:

۱. «سرقت ادبی کپی کردن عامدانه واژه‌ها یا ایده‌های کسی دیگر بدون اسناد است».
(ویلیامز^۱، ۲۰۰۸: ۶)

۲. «سرقت ادبی استفاده از واژگان و/یا ایده‌های منبعی دیگر بدون اسناد مقتضی است».
(دایان^۲، ۲۰۱۰: ۴)

۳. «سرقت ادبی عبارت است از استفاده از اثر اصیل^۳ شخصی دیگر، بدون اینکه به‌شکلی مقبول و مناسب مؤلف یا منبع را ذکر کنیم یا به آن اذعان کنیم»^۴

۴. «سرقت ادبی وقتی رخ می‌دهد که یک نویسنده عامدانه از کلام، ایده‌ها و دیگر چیزهای اصیل شخصی دیگر (غیر از دانش مشترک) استفاده کند ولی به منبع آن اذعان نکند»^۵

چنانکه پیداست این تعاریف علی‌رغم شباهت‌هایشان، تفاوت‌های مهمی نیز با هم دارند. این تفاوت‌ها چنان مهم‌اند که ممکن است یک فقره خاص بر اساس یکی سرقت ادبی باشد و بر اساس دیگری نباشد. تعریف نخست از واژه کپی استفاده کرده درحالی‌که بقیه از واژه «استفاده». از آنجا که مفهوم استفاده عام‌تر از کپی کردن است، بر این مبنا اگر کسی مطلبی را بدون ارجاع، نقل به مضمون کند، از نظر تعریف اول مرتکب سرقت ادبی نشده ولی از نظر بقیه تعاریف مرتکب سرقت ادبی شده است. همچنین تعریف اول و چهارم صرفاً از ارجاع یا اسناد سخن می‌گویند ولی بقیه تعاریف از ارجاع یا اسناد «مقتضی» یا «مقبول». طبق تعریف چهارم اگر کسی با ذکر ایده‌ای از یک منبع، به‌جای ارجاع به خود منبع به اسم نویسنده ارجاع دهد (مثلاً پوپر می‌گوید که... مرتکب سرقت ادبی شده است درحالی‌که طبق بقیه تعاریف لزوماً مرتکب سرقت ادبی نشده است) تعریف سوم صراحتاً هم ارجاع به مؤلف را آورده هم ارجاع به منبع. طبق تمام این تعاریف، اگر کسی مثلاً به‌جای ارجاع به شخصی که مطلبی را از وی نقل می‌کند قبل از ذکر آن مطلب بنویسد «گفته‌اند»، «ادعا کرده‌اند» و... مرتکب سرقت ادبی شده است چراکه نتوانسته به مؤلف

1. Williams

2. Diane

3. Original

4. Communitystandards.stanford.edu

5. <http://wpacouncil.org>

یا منبع، حتی به‌نحو مقتضی، ارجاع دهد. با این حال چنین کنشی طبق برخی دیگر از تعاریف، سرقت ادبی نیست. مثلاً دانشگاه تولین و بروان چنین تعاریفی ارائه کرده‌اند:

۵. «بیان ایده‌ها، عبارات، یا پژوهش اصلی شخصی دیگر به‌عنوان اثر خود، بدون اذعان به آن یا با اذعان نادرست»^۱

۶. از آن خود دانستن ایده‌ها و واژگان (شفاهی یا نوشتاری) شخصی دیگر بدون نسبت دادن آن واژه‌ها و ایده‌ها به منبع واقعی‌شان^۲

از آنجاکه در مثال ذکر شده، فرد مطلب مورد نظر را به‌عنوان ایده خود معرفی نمی‌کند پس طبق این تعاریف سرقت ادبی صورت نگرفته است. خواهیم دید که لازم است نگاه صفر و یکی به سرقت ادبی را کنار گذاشت؛ این مورد اخیر حتی اگر سرقت ادبی محسوب شود درجه و شدت پایینی را در مقایسه با بسیاری از سرقت‌های ادبی خواهد داشت. (ما در بخش مفهوم فازی سرقت ادبی به این مسئله بازخواهیم گشت)

تعریف سوم، از واژه «عامدانه» استفاده می‌کند درحالی‌که چنین مفهومی در بقیه غایب است. این یعنی اگر کسی مثلاً از سر فراموشی، ارجاع نداده باشد سرقت ادبی صورت نگرفته است. همچنین این نکته به‌طور ضمنی به تفاوت تعاریف اخلاقی و حقوقی سرقت ادبی دلالت می‌کند. یک فقره سرقت ادبی ممکن است به‌لحاظ حقوقی جرم باشد، ولی مستوجب نکوهش اخلاقی نباشد. مثلاً اگر کسی به‌سبب فراموشی ارجاع ندهد، گرچه به‌لحاظ حقوقی می‌توان وی را مورد پیگرد قرار داد، چراکه در اینجا حق فرد دیگری ضایع شده است، اما وی مستوجب نکوهش اخلاقی نیست.

از این گذشته تمام این تعاریف حاوی مفاهیم مبهمی هستند که این ابهام در برخی موارد می‌تواند مسئله‌ساز شود. از جمله مفهوم «استفاده» و مفهوم «اسناد یا ارجاع مقتضی». خواهیم دید که اگر مفهوم «استفاده» را فقط محدود به نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم ندانیم، ممکن است مواردی از سرقت ادبی وجود داشته باشد که بسیاری از تعاریف سرقت ادبی آنها را پوشش ندهند. در بخش پایانی مثال‌هایی را در این باره ارائه خواهیم داد.

ما در بخش چهارم بحث خواهیم کرد که تعاریف به‌تنهایی برای تعیین سرقت ادبی و نیز درجه و شدت آن کافی نیستند و لازم است تا شبکه‌ای از عوامل متنی و فرامتنی که کنش مورد نظر در آن رخ داده است بررسی شوند. نتیجه یک بررسی شبکه‌ای ممکن

1. College.tulane.edu

2. Library.brown.edu

است این باشد که کنش خاصی که طبق تعاریف رایج، سرقت ادبی است سرقت ادبی نباشد و به عکس. قبل از آن، اجازه دهید اندکی روی قسمت اول «سرت ادبی» متمرکز شویم؛ در ادامه نشان خواهیم داد که ترجمه پلاجیاریزم به سرقت، نادقیق و نارساست و ما تلاش می‌کنیم تعبیر دیگری را پیشنهاد دهیم.

۳. پلاجیاریزم؛ به دنبال تعبیری دقیق‌تر

اشاره کردیم که ترجمه پلاجیاریزم به «سرت...» چندان دقیق نیست. دلیل اولیه آن این است که شبکه مفهومی سرقت متفاوت از شبکه مفهومی پلاجیاریزم است و در نتیجه بسیاری از مصادیق پلاجیاریزم را نمی‌توان سرقت به حساب آورد. در اینجا به سه نوع از این تفاوت‌های معنایی اشاره خواهد شد.

به نظر می‌رسد مفهوم سرقت با سه مفهوم مالکیت، تصاحب و از دست رفتن چیزی ارزشمند پیوند دارد، این در حالی است که پلاجیاریزم لزوماً با این مفاهیم در پیوند نیست. اجازه دهید این سه ارتباط معنایی را با هم مرور کنیم.

الف. سرقت و مالکیت

سرت وقتی رخ می‌دهد که مالکیتی وجود داشته باشد. گزاره «Z، Y را از X دزدید» وقتی معنادار است که X مالک Y باشد. حال سؤال این است که آیا در حوزه ادبیات گفتاری و نوشتاری، می‌توان ادعا کرد که مثلاً X مالک ایده Y است؟ به راحتی نمی‌توان به این سؤال پاسخ مثبت داد. اروینگ و مورمن^۱ این نگاه مالکیتی به پلاجیاریزم را نقد می‌کنند: مفهوم کنونی پلاجیاریزم مبتنی بر نگاه سرمایه‌دارانه دارایی و دارندگی است. این مفهوم فرض می‌گیرد که هر چیز با ارزشی را می‌توان دارا شد، خرید و فروخت و ایده‌ها، دانش و هنر توسط افرادی خلق می‌شوند که حق داشتن آنها را دارند... اما این مفهوم که ایده‌ها را می‌توان تملک کرد در بهترین حالت ضعیف و شکننده است... (اروینگ و مورمن، ۲۰۱۲: ۳۵)

برای پاسخ به پرسش فوق اجازه دهید کمی مفهوم مالکیت را تحلیل کنیم. ما چه وقت می‌توانیم بگوییم X مالک Y است؟ ظاهراً وقتی که وی بتواند ملک خود را بفروشد، استفاده کند، تبدیل یا معاوضه کند، در اختیار کسی دیگری بگذارد، از بین ببرد و... این همان چیزی که در ادبیات حقوقی اصل تسلیط نامیده می‌شود: «مالک نسبت به

مایملک خود حق همه‌گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد». (ماده ۳۰ قانون مدنی) اگر به X بگوییم شما مالک فلان اتومبیل هستید ولی نه حق فروش دارید، نه استفاده، نه معاوضه نه واگذاری، نمی‌توان X را مالک آن اتومبیل حساب کرد. اگر کسی مالک چیزی باشد آنگاه نقض هر کدام از حقوق فوق به معنای نقض مالکیت وی خواهد بود و اگر کسی با تصاحب دارایی مالک وی را به یک‌باره از تمام این حقوق محروم کند می‌توان گفت که سرقت رخ داده است. (غیر از مواردی که با حکم قانون صورت می‌گیرد) حال، در مورد ادبیات و «مالکیت ادبی» چه می‌توان گفت؟! ظاهراً صاحب یک نظریه^۱ نمی‌تواند نظریه خود را بفروشد، واگذار کند، معاوضه کند، نابود کند. مثلاً نمی‌توان انتظار داشت که ویتگنشتاین نظریه بازهای زبانی را به برتراند راسل بفروشد یا واگذار کند یا با پارادوکس راسل معاوضه کند! چنین کنشی ظاهراً چالش اخلاقی دارد.^۲ همچنین گفتن اینکه مالک ادبی می‌تواند از دارایی خود استفاده کند، چندان معنای محصلی ندارد. از آنجاکه در دنیای ادبیات (نوشتاری و گفتاری) هر کسی می‌تواند «بدون اجازه» (نه بدون ارجاع)، از مطلب و ایده هر کسی استفاده کند، استفاده در اینجا هیچ مزیت یا ویژگی ممتازی برای خود مالک محسوب نمی‌شود (برخلاف دارایی‌های مادی یا تجاری). به عبارتی دیگر در اینجا حق انتفاع، مختص مالک نیست. بلکه متعلق به همه است. با این اوصاف، نویسنده یک مطلب یا ایده به چه معنا «مالک» آن است؟!

به نظر در اینجا به جای مالک، می‌توان از مفهوم «طراح»، یا «ایجادکننده» یا «برسازنده» استفاده کرد. رابطه مالک و برسازنده، به تعبیر منطقی، عام و خاص منوجه است. نه هر مالکی برسازنده است و نه هر برسازنده‌ای مالک. نویسنده یک مطلب برسازنده^۳ آن است، اما مالک آن نیست. هستی‌مندهای زیادی هستند که برسازنده چیزی‌اند بدون اینکه مالک آن باشند. والدین، معلمان، مربیان و... برسازنده کودکان (بدن، شخصیت، رفتار، زبان و...) هستند اما مالک آنها نیستند. در اینجا از مفهوم خالق^۴ به این دلیل استفاده نمی‌کنم که جهان دانش یک جهان شبکه‌ای است. پژوهشگران با کمک ایده‌ها و پژوهش‌های قبلی

۱. در اینجا منظور نظریه‌ها یا ایده‌های غیرتجاری است. یعنی ایده‌هایی که با هدف تجاری سازی یا کسب درآمد مطرح نمی‌شوند. ایده‌های تجاری مشمول قوانین حق مولف می‌شوند. به این مطلب باز خواهیم گشت.

۲. البته شاید بتوان شرایطی را در نظر گرفت که تحت آن چنین کنشی مسئله اخلاقی هم نداشته باشد. این مسئله بحث مبسوطی می‌طلبد و نیازمند فرصت دیگری است.

3. Constructor

4. Creator

و یاری همکاران‌شان، ایده‌های جدیدی را مطرح می‌کنند. خلق یک ایده از عدم، اگر نگوییم غیرممکن است، دست کم به‌ندرت رخ می‌دهد.

ب. سرقت و تصاحب

در سرقت، معمولاً دارایی مالک توسط سارق تصاحب می‌شود به‌نحوی که مالک از دسترسی به آن محروم می‌گردد. دقت کنیم که در اینجا ادعا این نیست که سرقت همان تصاحب است، ادعا این است که یکی از مؤلفه‌های سرقت، تصاحب دارایی است. این مفهوم باعث می‌شود که سرقت از کنش‌های دیگری چون وام‌گیری تمییز داده شود. حال سؤال این است که آیا در پلاجیاریزم تصاحب صورت می‌گیرد؟ به‌نظر پاسخ منفی است (به این‌که در پلاجیاریزم چه صورت می‌گیرد باز خواهیم گشت). نویسنده یک ایده، حتی پس از پلاجیاریزم به ایده‌ها و مطالبش دسترسی دارد. به‌قول پاسنر^۱:

روشن نیست که چه چیز باید سرقت به‌شمار آید، وقتی که فرد هیچ چیزی را از شما نمی‌گیرد بلکه فقط کپی می‌کند... استفاده از واژه‌هایی چون سرقت و دزدی برای توصیف کپی کردن غیرمجاز، گمراه‌کننده هستند. (پاسنر، ۲۰۰۷: ۱۱)

ج. سرقت و از دست رفتن چیزی ارزشمند

ظاهراً سرقت وقتی رخ می‌دهد که مالباخته دچار ضرر و زیان (مالی یا غیرمالی) شود؛ به‌عبارتی دیگر چیز ارزشمندی را از دست بدهد (فرض کنید ارزش را عرف یک جامعه مشخص کند). در این‌صورت تصاحب نیز به‌تنهایی کفایت نمی‌کند. اگر کسی کلوخی را از مزرعه شما بردارد (فرض کنید هیچ ارزش مادی یا غیرمادی برای آن متصور نیست) آنگاه گرچه وی چیزی را از مزرعه شما تصاحب کرده است، چون آن کلوخ هیچ ارزش مالی یا غیرمالی ندارد، به‌راحتی نمی‌توان وی را سارق به‌شمار آورد. فیشمن اشاره می‌کند پلاجیاریزم در واقع سرقت نیست، چراکه در سرقت، فرد مالک چیز ارزشمندی را از دست می‌دهد:

...با این حال مشکل توضیح مفهومی پلاجیاریزم به‌مثابه سرقت در این است که گرفتن^۲، یگانه عنصر این جرم [پلاجیاریزم] نیست؛ بلکه برای اینکه سرقت به‌شمار آید قربانی باید چیز ارزشمندی را از دست بدهد. (فیشمن، ۲۰۰۹: ۲)

قبلاً گفتیم که در پلاجیاریزم چیزی تصاحب نمی‌شود، چراکه قربانی کماکان به ایده‌ها،

1. Posner
2. Taking

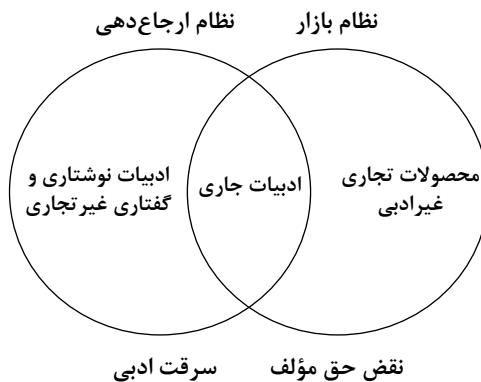
مطالب و غیره خودش دسترسی دارد. اما آیا در جریان پلاجیاریزم چیز ارزشمندی از دست می‌رود؟ نه لزوماً. اگر کسی متنی را از یک نویسنده گمنام که دو هزار سال پیش زندگی کرده است کپی کند و به نام خود معرفی کند به نظر نمی‌رسد قربانی اکنون چیز ارزشمندی را از دست داده باشد! با این حال این اقدام پلاجیاریزم محسوب می‌شود. ممکن است گفته شود که پلاجیاریزم، مانع از شهرت و کسب اعتبار نویسنده اصلی و برعکس شهرت و کسب اعتبار سارق می‌شود، یا پلاجیاریزم باعث می‌شود که نویسنده اصلی به لحاظ روحی و روانی آزرده شود؛ بالاخره برای یک پژوهشگر بسیار ناراحت‌کننده است که ببیند کسی بدون ارجاع به وی همان ایده یا مطلب وی را به نام خود منتشر کرده است. این دلایل نیز کفایت نمی‌کنند. اولاً در بسیاری موارد نویسنده اصلی به اندازه کافی شهرت دارد که یک یا چند سرقت مشکلی برای شهرت وی ایجاد نکنند. ضمناً فاش شدن هر سرقت ادبی، به احتمال زیاد به شهرت بیشتر نویسنده اصلی خواهد انجامید. یا ممکن است اصلاً برای نویسنده اصلی اهمیتی نداشته باشد که کسی از متن وی بدون ارجاع استفاده کند. آزرده‌گی روانی نیز دلیل محکمی نیست چراکه کاملاً ممکن است نویسنده بنا به دلایلی آزاده خاطر نشود، یا اصلاً نویسنده اصلی در قید حیات نباشد تا آزرده شود. از دست دادن چیزی ارزشمند (خصوصاً ارزش اقتصادی) معمولاً در نقض حق مؤلف (کپی‌رایت) رخ می‌دهد. خلط سرقت ادبی و نقض حق مؤلف، شاید یکی از دلایلی باشد که پلاجیاریزم را به سرقت ارتباط می‌دهند. با این حال چنانکه قبلاً اشاره کردیم پلاجیاریزم همان نقض حق مؤلف نیست. (دیمز، ۲۰۰۸؛ فیشر، ۲۰۰۹ و پاسنر، ۲۰۰۷: ۱۲) چراکه در نقض حق مؤلف، مؤلف یا پدیدآور اصلی دچار ضرر و زیان مالی یا غیرمالی می‌شود، در حالی که در پلاجیاریزم لزوماً ضرر و زیان مطرح نیست. البته همه کسانی که میان این دو تمایز می‌گذارند استدلال‌های یکسانی ارائه نمی‌کنند. برخی (مانند کوهن^۱، ۲۰۰۵) بر این اساس که حق مؤلف مسئله‌ای حقوقی است، در حالی که پلاجیاریزم مسئله‌ای اخلاقی است میان این دو تمایز قائل شده‌اند. البته این نکته نمی‌تواند شکل‌دهنده تمایزی اساسی میان این دو باشد، چراکه هم حق مؤلف مبنای اخلاقی دارد و هم سرقت ادبی وجهی حقوقی به خود گرفته است. برخی نیز مدعی شده‌اند که پلاجیاریزم مربوط به نقض هنجارهای جامعه است و لذا در حالی که نقض حق مؤلف نقض حق یک فرد است پلاجیاریزم جرمی علیه جامعه مخاطبان است چراکه در پلاجیاریزم به خوانندگان مطلب

سرقت شده به نوعی دروغ گفته می‌شود. (رک: موری^۱، ۲۰۰۸) این مورد نیز به‌عنوان یک تمایز اساسی از این جهت قابل نقد است که اولاً نقض حق مؤلف، لزوماً جرمی علیه یک فرد نیست و می‌تواند افراد بسیار بیشتری را شامل شود، ثانیاً اینکه دو جرم علیه چه کسانی یا چه تعداد افراد باشد به ما یک تمایز اساسی نمی‌دهد و آنها را در مقولات متفاوتی قرار نمی‌دهد. موری تمایز را در چیزی دیگر می‌داند. در نظر وی:

«تمایز اساسی میان این دو نقض، تمایزی که اغلب همیشه مورد بی‌توجهی واقع شده است، این است که سرقت ادبی استفاده یا بازاستفاده از واژه‌ها و ایده‌ها بدون اذعان^۲ است در حالی نقض حق مؤلف، استفاده یا بازاستفاده بدون مجوز [اجازه]^۳ است... اولی علیه نظام ارجاع دهی است دومی علیه نظام بازار». (موری، ۲۰۰۸: ۱۷۴)

روشن است که در نظام ارجاع دهی کسی از کسی اجازه نمی‌گیرد؛ من برای ارجاع به فلوریدی از وی کسب اجازه نمی‌کنم، اما برای پخش یا تماشای یک فیلم، استفاده از یک نرم‌افزار یا فناوری نیاز به اجازه (بلیط و...) دارم. در سیستم ارجاع دهی کاری که ما می‌کنیم اذعان به این است که ایده یا عبارت متعلق به کسی دیگر است.

علی‌رغم تفاوت دو مفهوم نقض حق مؤلف و سرقت ادبی، این دو متباین نیستند و در جاهایی هم‌پوشانی دارند. این هم‌پوشانی جایی است که ما از یک طرف با ادبیات (نوشتاری و گفتاری) سروکار داریم نه مثلاً فناوری، نقاشی، فیلم و غیره و از طرف دیگر این ادبیات ارزش تجاری یا به تعبیر موری، بازاری دارد. در این صورت یک فقره خاص می‌تواند هم سرقت ادبی باشد و هم نقض حق مؤلف. شکل زیر هم‌پوشانی این دو را نشان می‌دهد.



شکل ۱: تفاوت و هم‌پوشانی مصادیق سرقت ادبی و نقض حق مؤلف

1. Murray
2. Acknowledgment
3. Permission

با توجه به مطالب این بخش، از آنجاکه در پلاجیاریزم نه مالکیتی وجود دارد نه چیزی تصاحب می‌شود و نه «لزوماً» چیز ارزشمندی از دست می‌رود و این موارد مؤلفه‌های مهم سرقت هستند، می‌توان مدعی شد که ترجمه پلاجیاریزم به سرقت چندان موجه نیست. به‌نظر تعبیر «سوءبهره‌گیری ادبی»^۱ از «سرقت ادبی» دقیق‌تر است. چهار دلیل برای آن وجود دارد؛ اولاً سوءبهره‌گیری ادبی سه تا ویژگی دارد که به آنچه در جریان پلاجیاریزم رخ می‌دهد نزدیک‌تر است؛ الف. در جریان پلاجیاریزم، شخصی از ایده‌ها، مطالب، یا عبارات فردی دیگر «بهره» می‌گیرد یا «استفاده» می‌کند. نه سلب مالکیتی در کار هست نه تصاحبی و نه لزوماً از دست رفتن چیزی ارزشمند. چنانکه دیدیم اکثر تعاریف پلاجیاریزم واژه استفاده^۲ را به کار می‌برند. ب. اما این بهره‌گیری یا استفاده، استفاده‌ای غیرمجاز و ناروا است. بنابراین نوعی سوءبهره‌گیری یا سوءاستفاده^۳ است. در اینجا لازم است میان سوءبهره‌گیری و بد به کارگیری یا استفاده بد^۴ فرق گذاشت؛ استفاده بد که معمولاً همراه تخریب است ممکن است پلاجیاریزم نباشد. فرض کنید X ایده Y را خوب متوجه نشده است و وقتی ایده وی را به شکل غیرمستقیم نقل می‌کند (و ارجاع می‌دهد) در واقع چیزی را به وی نسبت می‌دهد که منظور وی نبوده است. در اینجا Y می‌تواند مدعی شود که X ایده وی را درست یا دقیق به کار نبرده است (یا تخریب کرده است) اما روشن است که نمی‌تواند وی را متهم به پلاجیاریزم کند. ج. از این گذشته این سوءبهره‌گیری، «ادبی» است یعنی به واسطه استفاده ناروا، غیرمجاز یا غیرمنصفانه از «ادبیات» نوشتاری یا گفتاری کسی دیگر صورت می‌گیرد.

ثانیاً سوءبهره‌گیری، دلالت‌های اخلاقی و حقوقی پلاجیاریزم را بیشتر نشان می‌دهد. وقتی که از اصطلاح «سرقت ادبی» استفاده می‌کنیم، انگار قربانی، فقط مالباخته است (چراکه دارایی وی به سرقت رفته است)، اما در مفهوم «سوءبهره‌گیری» یا «سوءاستفاده» چنین نیست. سوءاستفاده ادبی «به‌واسطه» استفاده ناروا یا غیرمجاز از ادبیات کسی دیگر صورت می‌گیرد. بنابراین قربانیان تمام کسانی هستند که «به‌واسطه این بهره‌گیری یا استفاده ناروا» از آنها سوءاستفاده شده است، از جمله ناشر، خوانندگان، دانشجویان و البته خود مؤلف اصلی.

۱. سوءاستفاده ادبی، یا بهره‌کشی ادبی

2. Use
3. Misuse
4. Abuse

ثالثاً ترجمه پلاجیاریزم به سرقت، معنای سلف - پلاجیاریزم^۱ را که «سرقت ادبی از خود» ترجمه می‌شود مغشوش می‌کند. سرقت از خود چه معنایی دارد؟! به‌نظرم سرقت از خود، مفهومی متناقض است؛ کسی نمی‌تواند چیزی را که دارد از خودش سرقت کند. اما با توجه به تعریفی که از سوءبهره‌گیری ادبی داشتیم، «سوءبهره‌گیری ادبی از خود» معنادار است؛ کسی می‌تواند از مطالبی که قبلاً نوشته بهره‌گیری یا استفاده نارواوی بکند؛ مثلاً آنها را به‌عنوان مطالب اصیل و جدید معرفی کند. یا به‌واسطه ادبیات نوشتاری قبلی خود، از اعتماد ناشر یا خوانندگان «سوءبهره‌گیری» یا «سوءاستفاده» کند.

سرانجام اینکه به‌نظر می‌رسد «سوءبهره‌گیری ادبی» در مقایسه با «سرقت ادبی» حتی به ریشه لغوی پلاجیاریزم نزدیک‌تر است! گفتیم که پلاجیاریزم از ریشه Plaga به‌معنای آدم‌ربایی است. آدم‌ربایی سرقت نیست. مفهوم آدم‌ربایی بیشتر با مفهوم گروگان‌گیری^۲ در ارتباط است تا سرقت. هدف آدم‌ربا خود انسانی نیست که می‌رباید بلکه هدف «بهره» یا «استفاده» از آن برای رسیدن به اهدافی دیگر است؛ درواقع می‌توان گفت که آدم‌ربا از قربانی یا قربانیان (مثلاً والدین قربانی) خود «سوءاستفاده» می‌کند چراکه آنها را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خویش قرار داده است.

با توجه به این دلایل، در ادامه بحث به‌جای «سرقت ادبی» از تعبیر «سوءبهره‌گیری ادبی» استفاده خواهیم کرد.

۴. چرا سوءبهره‌گیری ادبی مشکل اخلاقی دارد؟

غیراخلاقی بودن سوءبهره‌گیری ادبی به چیست؟ قبلاً اشاره کردیم توسل به مفهوم نقض مالکیت، تصاحب، ضرر و زیان مالی و غیرمالی چندان کارساز نیست. پاسخ دیگری که ممکن است داده شود این است که دلیل غیراخلاقی بودن سوءبهره‌گیری ادبی این است که سرقت ادبی، نظام پژوهش یا علم را تهدید می‌کند. اگر سوءبهره‌گیری ادبی در جامعه‌ای فراگیر شود انگیزه‌ای برای پژوهش باقی نمی‌ماند. به‌نظر این پاسخ بیشتر پاسخی حقوقی است تا اخلاقی. ما ممکن است برای حفظ یک سیستم، محدودیت‌ها و قواعد زیادی را تعریف و اعمال کنیم، با این حال این قواعد لزوماً وجه اخلاقی پیدا نمی‌کنند. ممکن است برای حفظ «نظام تاکسی‌رانی» استفاده از اسنپ و تپسی را ممنوع کنیم، اما این لزوماً مستلزم آن نیست که استفاده از اسنپ یا تپسی مسئله اخلاقی داشته باشد.

1. Self-Plagiarism
2. Hostage-Taking

به‌نظر پاسخ این پرسش در تعریف موری از سوءبهره‌گیری ادبی خوابیده است. گفته شد که موری سوءبهره‌گیری ادبی، را استفاده یا بازاستفاده بدون Acknowledgment می‌داند؛ این واژه هم به‌معنای اذعان (اعتراف، تصدیق) است هم ادای دین (یا سپاسگزاری و قدردانی). توجه به هر دوی این معانی اهمیت دارد و هیچ‌کدام از این دو ترجمه به‌تنهایی معنای Acknowledgment را در اینجا نمی‌رسانند. فرد با ارجاع دادن به نویسنده اصلی هم اذعان می‌کند که این مطلب از وی نیست و هم به‌نوعی دین خود را به کسی که آن مطلب را از او گرفته و بهره برده است ادا می‌کند یعنی از وی سپاسگزاری یا قدردانی می‌کند. بر این اساس، می‌توان گفت سوءبهره‌گیری ادبی یا مستلزم بی‌صدافتی است یا ناسپاسی، یا هر دو. لازم نیست در هر فقره سوءبهره‌گیری ادبی، حتماً هم بی‌صدافتی باشد هم ادا نکردن دین. بعضی وقت‌ها سوءبهره‌گیر ادبی^۱ صادق است ولی دینش را ادا نمی‌کند. از این گذشته، ظاهراً مواردی وجود دارد که در آنها ادای دین یا صداقت موضوعیت ندارند. بر این اساس می‌توان برای سوءبهره‌گیری ادبی چهار حالت را متصور دانست:

۱. سوءبهره‌گیر ادبی نه صادق است نه دینش را ادا می‌کند؛

۲. سوءبهره‌گیر ادبی صادق است اما دینش را ادا نمی‌کند؛

۳. سوءبهره‌گیر ادبی صادق نیست و ادای دین موضوعیت ندارد؛

۴. سوءبهره‌گیر ادبی ادای دین نمی‌کند و صداقت موضوعیت ندارد.

در بخش بعد با ارائه مثال‌هایی این موارد را بیشتر روشن خواهیم کرد. پیش از آن لازم است به این نکته توجه کنیم که ما در اینجا وارد تحلیل سوءبهره‌گیری ادبی بر اساس نظریه‌های عمده اخلاق نخواهیم شد. این کار فراتر از حوصله این مقاله است. در اینجا صرفاً بحث را با شهادهای اخلاقی خود که بی‌صدافتی و عدم ادای دین را مذموم می‌شمارد پیش خواهیم برد و به جوانب دیگری خواهیم پرداخت. هر یک از نظریه‌های اصلی وظیفه‌گرایی، پیامدگرایی و فضیلت‌گرایی به شکل متفاوتی چرایی مسئله دار بودن بی‌صدافتی و عدم ادای دین و لذا سوءبهره‌گیری ادبی را توجیه می‌کنند. (رک: اسلامی، ۱۳۹۰: ۱۲-۱۱)

۴. رویکرد فازی و شبکه‌ای به سوءبهره‌گیری ادبی

اگر ما به دو مسئله اخلاقی سوءبهره‌گیری، یعنی عدم صداقت و عدم ادای دین با هم توجه کنیم و نیز حالت‌های فوق را در نظر آوریم این نتیجه‌گیری طبیعی است که سوءبهره‌گیری

1. Plagiarist

ادبی، مفهومی فازی است نه صفر و یکی. مثلاً در نگاه نخست، سوءبهره‌گیری ادبی حالت اول از حالت دوم بیشتر است. یا در مقام مقایسه، حالت دوم از حالت سوم، سوءبهره‌گیری بیشتری دارد؛ چراکه معمولاً دامنه قربانیان عدم صداقت از عدم ادای دین بیشتر است. سوءبهره‌گیر ادبی، با عدم ادای دین در قبال نویسنده اصلی مرتکب خطا می‌شود اما وی با عدم صداقت در قبال خوانندگان، ناشر و... مرتکب خطا می‌شود.

اینکه گفته شد این مقایسه‌ها در «نگاه نخست» هستند، به این دلیل است که تعیین اینکه یک مورد از سوءبهره‌گیری ادبی دارای چه درجه و شدتی است کار پیچیده‌ای است و مستلزم این است که شبکه‌ای از عوامل متنی و فرامتنی بررسی شود. یک سوءبهره‌گیری ادبی با توجه به شبکه‌ای که در آن رخ می‌دهد در درجه و شدت خاصی متعین یا برساخت می‌شود. خود متن در بسیاری موارد نمی‌تواند سرقت ادبی و شدت و ضعف آن را متعین کند. بنابراین نیاز است که عوامل متنوعی فراتر از متن بررسی شوند. در یک شبکه خاص ممکن است علی‌رغم استفاده از ایده یا مطلب شخصی دیگر نیازی به ارجاع نباشد، بعضی وقت‌ها حتی ارجاع دادن نیز برای تبرئه شدن از سوءبهره‌گیری ادبی کفایت نمی‌کند. ممکن است موارد یکسانی در شبکه‌های متفاوت، درجات متفاوتی از سوءبهره‌گیری را به خود بگیرند. حتی ممکن است فردی بدون «استفاده» (چه نقل قول مستقیم و چه غیرمستقیم) متهم به درجه‌ای از سوءبهره‌گیری ادبی شود. تمام این موارد فقط در درون شبکه‌های مربوط قابل بررسی هستند. در ادامه با ترسیم موقعیت‌هایی در قالب آزمایش‌های فکری نشان خواهیم داد که چگونه تعین سوءبهره‌گیری ادبی و شدت و ضعف آن به شبکه‌ای که در آن رخ می‌دهد وابسته است.

موقعیت‌هایی ۱ تا ۴، موقعیت‌هایی هستند که در آنها فرد مطلبی را از کسی ذکر می‌کند بدون آنکه به وی ارجاع دهد ولی متهم به سوءبهره‌گیری ادبی نیز نمی‌شود.

موقعیت ۱:

این موقعیت زمانی است که مطلب مورد نظر بدل به دانش عمومی (یا دانش مشترک) شده باشد. مثلاً اگر کسی پس از ذکر فرمول آب به لاوازیه ارجاع ندهد، متهم به سوءبهره‌گیری ادبی نمی‌شود چراکه این فرمول اکنون بخشی از دانش مشترک بشر است و نیازی به ارجاع ندارد. (نویال^۱، ۲۰۱۰) در واقع در مواردی نظیر این، ارجاع دادن عجیب به نظر می‌رسد.

به قول لاتور^۱ چه کسی با ذکر فرمول آب به لاوازیه ارجاع می‌دهد؟! (لاتور، ۱۹۸۴: ۴۳) چه چیز باعث می‌شود که این مورد سوءبهره‌گیری ادبی نباشد؟ شبکه علمی کنونی. (دانشگاه‌ها، پژوهشگران، مقالات، کتاب‌ها و...) اگر فردی در قرن ۱۸، چند ماه پس از اینکه لاوازیه فرمول آب را اعلام کرد، این فرمول را بدون ارجاع ذکر می‌کرد، به احتمال زیاد مرتکب مورد آشکاری (با درجه و شدت بالا) از سوءبهره‌گیری ادبی شده بود. نکته‌ای دیگری که در اینجا هست مرز میان دانش عمومی و غیرعمومی است؛ مفهوم دانش عمومی دارای ابهام^۲ است؛ به این معنا که مواردی مرزی^۳ وجود دارند که به راحتی نمی‌توان مشخص کرد که دانش عمومی هستند یا نه. در چنین وضعیت‌هایی ظاهراً در نهایت اجماع متخصصین یک حوزه می‌تواند به یک مناقشه بر سر اینکه آیا یک فقره اطلاعات، دانش عمومی است یا نه پایان دهد. اگر اتهام سوءبهره‌گیری ادبی روی این فقره از این اطلاعات مطرح شود، پاسخ به اینکه آیا کنش مورد نظر واقعاً سوءبهره‌گیری ادبی است یا نه و درجه آن چقدر است مبتنی بر اجماع متخصصین خواهد بود.

موقعیت ۲:

فرد مطلبی را در متن خویش جای می‌دهد که به سبب تکرار زیاد، همگان (یا اکثر افراد یک حوزه خاص) از منبع اصلی آن مطلع هستند. فرق این موقعیت با موقعیت بالا در این است که در اینجا مطلب مورد نظر متعلق به دانش مشترک نیست، حتی ممکن است مخالفان زیادی هم داشته باشد یا همگان به نامعقول بودن یا کاذب بودن یا خرافی بودن آن اذعان داشته باشند. مثلاً وقتی در ادبیات فلسفه علم کسی ابطال‌پذیری را شرح دهد ولی به پوپر ارجاع ندهد. با توجه به تواتر این ایده و چرخش زیاد ارجاعات به آن در مقالات و کتاب‌های متعدد در این رشته، این انتظار وجود ندارد که کسی اکنون ابطال‌ناپذیری را متعلق به خود بداند. «انتظار» خوانندگان در تعیین اینکه یک فقره از نقل بدون ارجاع، سوءبهره‌گیری ادبی است یا نه اثرگذار است. باز اگر فردی در زمان خود پوپر، مدت کوتاهی پس از طرح نظریه ابطال‌پذیری، این نظریه را بدون ارجاع ذکر می‌کرد به احتمال زیاد مرتکب موردی از سوءبهره‌گیری ادبی شده بود. بعضی از تعاریف سرقت ادبی به مفهوم انتظار اشاره می‌کنند؛ مانند تعریف چندمؤلفه‌ای فیشرمن (۲۰۰۵: ۵):

پلاجیاریزم وقتی رخ می‌دهد که کسی:

1. Latour
2. Vagueness
3. Borderline Cases

۱. از مطالب، ایده‌ها و محصولات کاری استفاده کند.
۲. که منسوب به شخص یا منبع قابل شناسایی دیگری باشد.
۳. بدون اینکه به منبعی که از آن گرفته شده اسناد دهد.
۴. در موقعیتی که در آن انتظار درستی برای تألیف اصیل^۱ وجود داشته باشد.
۵. با هدف کسب مزیت، اعتبار یا نفعی که لزوماً هم پولی نیست صورت گرفته باشد.

موقعیت ۳:

فرد در آثار قبلی‌اش بارها پس از نقل ایده‌ای خاص، به طراح آن ایده ارجاع داده است و در مقاله جدیدش این ایده را بدون ارجاع می‌آورد. در اینجا نیز نمی‌توان فوراً نتیجه گرفت که وی مرتکب سوءبهره‌گیری علمی شده است. چراکه اولاً وی قبلاً بارها به طراح آن ایده ارجاع داده است و دین خود را به وی ادا کرده است؛ ثانیاً تلقی نویسنده این است که کسانی که با آثار وی آشنا هستند می‌دانند که وی در اینجا قصد به خود بستن ایده مورد نظر را ندارد چراکه ارجاع‌های قبلی امکان چنین قصدی را منتفی می‌کند. ثالثاً کسی که در زمینه خاص متخصص است، مثلاً متخصص مارکس است، پس از مدتی بعضی از ایده‌ها بدل به مطالبی کلیشه‌ای و حتی بدیهی می‌شوند که وی نیازی به ارجاع به آنها نمی‌بیند.

در این موقعیت مجموعه آثار یک فرد و جایگاه علمی وی در اینکه وی در یک فقره اتهام سوءبهره‌گیری، مرتکب سوءبهره‌گیری ادبی شده است یا نه اثرگذار است.

موقعیت ۴:

موقعیتی را در نظر بگیرید که با توجه به زمینه و مقام بحث درمی‌یابیم که فرد در مقام این نیست که ایده خاصی را متعلق به خود بداند؛ مثلاً فردی ایده‌ای را ذکر می‌کند و بعد آن را نقد می‌کند. وی ادعا نکرده است که ایده اولیه متعلق به وی است و به کسی هم ارجاع نمی‌دهد. در سنت نوشتاری ما، بسیار از عبارت «ان قلت... قلنا» استفاده می‌شده است. نویسنده ایده یا ادعایی را بعد از «ان قلت» مطرح می‌کند (نه ادعا می‌کند که وی قبلاً آن را طرح کرده و نه به فرد خاصی هم ارجاع داده است) و سپس به آن پاسخ می‌دهد. در اینجا زمینه و مقام بحث مهم است. روشن است که در چنین موقعیتی نویسنده در مقام نقد یک ادعا است نه طرح آن ادعا. نمونه‌ای دیگر کتب درسی هستند. (پاسنر، ۲۰۰۷: ۱۸)

1. Original Authorship

به‌ندرت ارجاع می‌دهند، چراکه دانش‌آموزان به ریشه‌های تاریخی ایده‌ها علاقه‌ای ندارند. (پاسنر، ۲۰۰۷: ۱۸) با این حال نمی‌توان این نویسندگان را به‌راحتی مرتکب سوءاستفاده ادبی دانست چراکه آنها در مقام طرح مطالب اصیل نیستند.

طبق بعضی تعاریفی که در بخش‌های قبلی آورده شد، کنش فوق، سوءبهره‌گیری ادبی است؛ فرد در اینجا از مطلب شخصی دیگر بدون ارجاع با هدف نوشتن مقاله، ارائه یک نقد یا غیره استفاده می‌کند. این مسئله نشان می‌دهد که توجه به شبکه‌ها (که هم شامل عوامل متنی می‌شود و هم فرامتنی) و درجاتی که سوءبهره‌گیری ادبی در آنها متعین می‌شود بسیار اهمیت دارد. حتی نمی‌توان به شکل پیشینی بر اساس دو شرط صداقت و ادای دین، درجات سوءبهره‌گیری ادبی را مشخص کرد؛ مثلاً به‌طور پیشینی و بدون توجه به شبکه مورد نظر نمی‌توان گفت درجه سوءبهره‌گیری ادبی‌ای که در آن صداقت و ادای دین رعایت نشده است در مقایسه با سوءبهره‌گیری ادبی‌ای که دست‌کم یکی از این دو شرط رعایت شده است شدت و درجه بالاتری دارد. یا نمی‌توان به‌طور پیشینی گفت که دو سوءبهره‌گیری ادبی‌ای که در آن هیچ‌کدام از شروط فوق رعایت نشده‌اند درجه یکسانی دارند. موقعیت‌های بعدی این نکته را روشن می‌کنند. در موقعیت‌های ۵ تا ۸ درجات متنوعی از سوءبهره‌گیری ادبی وجود دارد، چه استفاده از مطلب کسی دیگر همراه ارجاع باشد چه بدون ارجاع.

موقعیت ۵:

شخص X مطلبی را که متعلق به Y است، در متن خویش ذکر می‌کند اما به‌جای ارجاع به Y به شخص Z ارجاع می‌دهد. در اینجا نیز مطلبی از شخصی نقل شده اما به وی ارجاع داده نشده است. اینکه چنین موردی سوءبهره‌گیری ادبی است یا نه بستگی به عواملی دیگر دارد. به‌نظر می‌رسد در اینجا قصد و انگیزه X در تعیین آن نقش بازی می‌کنند. بسته به اینکه ارجاع نادرست X عامدانه باشد یا غیرعامدانه، وضعیت فرق می‌کند.

موقعیت ۵.۱: فرض کنید X واقعاً فکر می‌کرد که مطلب نقل شده متعلق به Z است (که چنین چیزی، در مقام اثبات، مبتنی بر شواهد و قرائن حاضر در شبکه X خواهد بود، عجلتاً فرض کنید قبل از وی فرد دیگری با نقل مطلب مورد نظر، به Z ارجاع داده است و X را به اشتباه انداخته است). در این صورت به‌نظر نمی‌رسد بتوان وی را متهم به سوءبهره‌گیری ادبی کرد. البته بر اساس بسیاری از تعاریف مرسوم (از جمله برخی از تعاریفی که قبلاً ذکر کردیم)، کنش X سوءبهره‌گیری ادبی محسوب می‌شود.

با این حال گرچه X به لحاظ حقوقی ممکن است مجرم شناخته شود، اما به لحاظ اخلاقی چنین نیست. چراکه اولاً وی اذعان کرده که مطلب از وی نیست (شرط صداقت). ثانیاً حتی می‌توان ادعا کرد وی دین خود را به Y از طریق ارجاع به Z ادا کرده است! اینک چگونه در چنین موقعیتی X از طریق ارجاع به Z دینش را به Y ادا می‌کند، ما را به بحث‌هایی در حوزه دلالت و تعیین مرجع می‌کشاند. در اینجا می‌توان از ایونس^۱، فیلسوف تحلیلی معاصر، کمک گرفت. ایونس (۱۹۸۵) میان دو نوع دلالت یعنی دلالت گوینده^۲ و دلالت اسم^۳ فرق می‌گذارد. فرض کنید علی فکر می‌کند که اسم فرهاد، «آرش» است در حالی که در واقع «آرش» اسم دوست فرهاد است. حال، وقتی علی می‌گوید «آرش خیلی قوی است» (در واقع این فرهاد است که قوی است)، با نام «آرش» به چه کسی ارجاع می‌دهد؟! به فرهاد یا به آرش؟ در اینجا با تفکیک فوق، ایونس خواهد گفت گرچه اسم «آرش» به آرش ارجاع می‌دهد، اما خود علی از طریق «آرش» به فرهاد ارجاع می‌دهد، چراکه آنچه در اینجا مهم است قصد علی است. وی قصد داشته به فرهاد ارجاع بدهد اما چون فکر می‌کرده که اسم فرهاد «آرش» است، برای ارجاع به وی از اسم «آرش» استفاده کرده است.

با کمک همین تفکیک، می‌توان میان ارجاع مؤلف^۴ و ارجاع اسم^۵ تمایز گذاشت. اگر کسی به اشتباه فکر کند که نظریه «کنش ارتباطی» از فوکو^۶ است (در حالی که از هابرماس است) و مثلاً «فوکو» (۱۹۷۵) را پس از آن بیاورد، اسمی که در گیومه آورده شده به فوکو ارجاع می‌دهد. اما خود مؤلف از طریق همین ارجاع نادرست به هابرماس ارجاع می‌دهد! چراکه وی قصد داشته به «طراح نظریه کنش ارتباطی» ارجاع دهد و طراح این نظریه هابرماس است. از این رو می‌توان گفت در چنین مواقعی، مؤلف حتی از طریق یک ارجاع نادرست، دین خود را ادا می‌کند.

موقعیت ۵.۲: فرض کنید که X پس از ذکر یک ایده، عامدانه و در حالی که می‌داند طراح آن Y است به Z ارجاع دهد. در این صورت هر چند X ادعا نمی‌کند مطلب متعلق به وی است، اما چون وی عامدانه آن ایده را متعلق به کسی غیر از Y می‌داند، نه شرط صداقت

1. Evans
2. Speaker's Denotation
3. Name's Denotation
4. Author's Reference
5. Name's Reference
6. Foucault

رعایت شده است نه شرط ادای دین. از این رو می‌توان گفت درجه‌ای از سوءبهره‌گیری ادبی رخ داده است. درجه و شدت این سوءبهره‌گیری ادبی بستگی به عوامل زیادی دارد، از جمله اهمیت ایده نقل شده، میزان پذیرش آن، اهمیت نشریه‌ای که متن حاوی آن را منتشر کرده است، میزان بهره و استفاده بالفعل و بالقوه چنین نقل قولی و غیره (به این مطلب باز خواهیم گشت). این مورد همچنین نشان می‌دهد که برخلاف نظر برخی ترجمه پلاجیاریزم به انتحال نیز نارساست؛ چراکه مواردی از سوءبهره‌گیری ادبی وجود دارد که فرد هیچ مطلبی را به خود نسبت نمی‌دهد!

موقعیت ۶:

X مطلبی را از فردی خاص ذکر می‌کند اما به جای ارجاع به وی، عباراتی را استفاده می‌کند که صرفاً نشان دهد که مطلب از وی نیست. مثلاً «ادعا شده است که...»، «استدلال کرده‌اند که...». چنانکه قبلاً گفتیم گرچه در اینجا شرط صداقت رعایت شده است، نویسنده دین خود را به مؤلف اصلی آن مطلب ادا نمی‌کند. علی‌رغم اینکه با توجه به تصور اولیه ما از سوءبهره‌گیری ادبی، در اینجا ظاهراً سوءبهره‌گیری‌ای رخ نداده است، بر اساس مباحثی که قبلاً داشتیم بسته به اینکه در چه شرایط و زمینه‌ای چنین کنشی رخ داده باشد، می‌توان درجه‌ای از سوءبهره‌گیری ادبی را به آن نسبت داد (این مورد همان حالت دوم از حالات چهارگانه بخش قبل است). در اینجا عدم ادای دین ممکن است پیامدهای دیگری نیز داشته باشد: آزردهی نویسنده اصلی، جلوگیری از شناخته شدن وی، به دردسر انداختن خوانندگان در یافتن منبع اصلی مطلب و غیره. توجه کنیم که گرچه در اینجا درجه‌ای از سوءبهره‌گیری ادبی رخ می‌دهد این موقعیت در مقایسه با موقعیت ۵.۲ درجه پایین‌تری از سوءبهره‌گیری ادبی را دارد، چراکه در موقعیت ۵.۲ شرط صداقت نیز رعایت نشده است.

موقعیت ۷:

موقعیتی را در نظر بگیرید که فرد گرچه بدون ارجاع از مطلب شخصی دیگر استفاده می‌کند قدرت بهره‌گیری (اقتصادی، شغلی و...) از آن را ندارد. مثلاً فرض کنید ایده «الف» به اندازه کافی شناخته شده باشد و همگان در اینکه این ایده متعلق به X است هم‌نظر باشند (در اینجا شبکه‌ای که «الف» را متعلق به X می‌داند بسیار قوی است)، در این صورت گرچه وی مرتکب درجه‌ای از سوءبهره‌گیری ادبی شده است اما به نظر می‌رسد درجه آن در مقایسه با موقعیتی که فرد با استفاده از ایده‌ای شخصی دیگر توانسته به مزایا یا

منافعی دست یابد کمتر باشد. یا حتی به آسانی نمی‌توان گفت که این موقعیت در مقایسه با موقعیت ۵.۲ که فرد عامدانه ارجاع نادرست می‌دهد درجه بالاتری از سوءبهره‌گیری را دارد (علی‌رغم اینکه در موقعیت ۵.۲ فرد مدعی نیست که مطلب متعلق به وی است). درواقع موقعیت فوق نشان می‌دهد که صرف داشتن ادعای ایده کسی دیگر بدون توجه به مقدار قدرت آن ادعا تصویر چندان دقیقی از سوءبهره‌گیری ادبی به دست نمی‌دهد. قدرت یک ادعا با میزان پذیرش آن ادعا از سوی خوانندگان، داوران، نشریات و... و میزان منافع بالفعل و بالقوه آن در ارتباط است. به عبارتی دیگر در سوءبهره‌گیری باید به توان بهره‌گیری نیز توجه کرد. اگر کسی اکنون ادعا کند که ایده ضمیر ناخودآگاه از وی است این ادعا چنان بی‌قدرت و ضعیف است که بیشتر یک شوخی تلقی می‌شود تا سوءبهره‌گیری ادبی.

موقعیت بعدی نشان می‌دهد مفهوم «استفاده از ایده و مطالب شخصی دیگر» تا چه حد مبهم است. درواقع به‌نظر می‌رسد وضعیت‌هایی وجود دارند که فرد حتی بدون استفاده مستقیم از ایده‌های شخصی دیگر (یعنی بدون نقل مستقیم یا غیرمستقیم مطالب وی) مرتکب درجه‌ای از سوءبهره‌گیری ادبی شود.

موقعیت ۸:

فرد X ایده «الف» را مطرح می‌کند اما ایده «الف» به واسطه ایده «ب» به ذهن X رسیده است؛ مثلاً X «الف» را به نحوی از «ب» نتیجه گرفته است و Y (طراح ایده «ب») هرگز به این استلزام اشاره‌ای نکرده است یا اصلاً از آن آگاه نبوده است. در این موقعیت X از ایده «ب» استفاده کرده است، چراکه به واسطه آن به «الف» رسیده است، اما به شکل مستقیم یا غیرمستقیم «ب» را نقل نکرده است.

چرا این نوع کنش درجه‌ای از سوءبهره‌گیری ادبی را دارد؟ چون به‌نظر می‌رسد X دینش را به Y ادا نکرده است. دقت کنیم که در این موقعیت شرط صداقت اصلاً موضوعیت ندارد. چراکه ایده «الف» (ایده مطرح شده توسط X) متعلق به خود X است، مسئله فقط این است که وی به واسطه «ب» به «الف» رسیده است (این موقعیت همان حالت چهارم است). این واسطه‌گری ممکن است استنتاج باشد یا تداعی. همچنین استنتاج در اینجا محدود به قیاس^۱ نیست (درواقع اگر استنتاج محدود به قیاس شود شاید نتوان به راحتی این موقعیت را ترسیم کرد)، بلکه شامل انواع استنتاج‌های دیگر از جمله استنتاج استقرایی

1. Deduction

یا استنتاج بهترین تبیین می‌شود. اجازه دهید مثالی بزنیم. چارلز لایل، پدر زمین‌شناسی، ایده‌هایی را در مورد تغییر تدریجی زمین (در بازه‌های زمانی طولانی) مطرح کرده بود و در کتاب اصول زمین‌شناسی به چاپ رسانده بود. داروین طی سفری دریایی کتاب وی را می‌خواند و به اذعان خود وی، ایده‌های لایل در رسیدن به ایده تطور جانوران بسیار تأثیرگذار بوده است. در اینجا داروین حتی اگر هیچ‌یک از ایده‌های لایل را در آثارش نقل (چه مستقیم چه غیرمستقیم) نکند، باز از ایده‌های لایل استفاده کرده است. بنابراین مفهوم «استفاده» فراتر از بیان مطالب یا ایده‌های شخصی دیگر به صورت مستقیم یا نقل به مضمون است. اگر داروین به لایل هیچ اشاره‌ای نمی‌کرد، به نظر می‌رسید مرتکب درجه‌ای از سوءبهره‌گیری ادبی شده بود، چراکه از ایده‌های لایل استفاده کرده است ولی دینش را به لایل ادا نکرده است.

باتوجه به مباحثی که مطرح شد روشن است که تعیین اینکه یک کنش خاص سوءبهره‌گیری ادبی است یا نه، یا درجه و شدت آن چقدر است جز با رجوع و بررسی عوامل متنی و فرامتنی شبکه‌ای که آن کنش در آن رخ داده است میسر نیست. به صرف کاربست تعاریف سرقت ادبی یا کدهای اخلاقی پژوهش علمی نمی‌توان، به این سؤال که سوءبهره‌گیری ادبی رخ داده است یا نه پاسخ داد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله در گام نخست، ضمن معرفی و نقد برخی تعاریف پلاجیاریزم به تحلیل زبانی این مفهوم پرداختیم؛ با تفکیک پلاجیاریزم از مفاهیمی چون سرقت و نقض حق مؤلف، استدلال کردیم که تعبیر «سوءبهره‌گیری ادبی» از «سرت ادبی» دقیق‌تر است. در گام دوم از این بحث کردیم که سوءبهره‌گیری ادبی با دو مفهوم صداقت و ادای دین ارتباط مهمی دارد و در هر سرقت ادبی دست‌کم یکی از این دو مؤلفه نقض می‌شود. در گام نهایی با ترسیم هشت موقعیت استدلال کردیم که سوءبهره‌گیری ادبی، مفهومی فازی است و مصادیق این مفهوم دارای درجات یا شدت و ضعف متنوعی‌اند و نیز تعیین این درجات با بررسی شبکه متنی و فرامتنی‌ای که سوءبهره‌گیری ادبی در آن رخ داده است مشخص می‌شود.

منابع

۱. اسلامی، حسن. (۱۳۹۰). چو دزدی با چراغ آید، سرقت علمی در سطح دانشگاهی. آینه پژوهش. دوره ۲۲. شماره ۱۲۷.
۲. اسلامی، حسن (۱۳۹۳). ومادریک مالسارق، سرشت و سویه‌های غیراخلاقی انتحال. کتاب ماه. شماره ۱۸.
۳. بیگزاده، صفر. (۱۳۹۸). سرقت علمی و قوانین و مقررات حاکم بر آن در ایران. انتشارات حقوق بار.
۴. پاینده حسین. (۱۳۸۳). نقد و بررسی کتاب درسی: شحنه باید که دزد در راه است (مصادق‌ها و پیامدهای سرقت ادبی). سخن سمت. شماره ۱۳.
۵. همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۹). فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: اهورا.
6. Cohen, R. (2005). *Translating Copycat*. New York Times. Aug. 13. Section 6. Page 18 of the National Edition with the Headline: The Way We Live Now.
7. Dames, K. M. (2008). Plagiarism Is Not the Same as Copyright Violation. In Williams, Heidi, *Plagiarism. Issues that Concern You*. Greenhaven Press.
8. Evans, G. (1985). The Casual Theory of Names. In *Collected Papers on Mathematics, Logic, and Philosophy*. ed. Brian McGuinness. Oxford and New York: Basil, Blackwell.
9. Evering, L. C. & G. Moorman. (2012). Rethinking Plagiarism in the Digital Age. *Journal of Adolescent & Adult Literacy*. 56(1).
10. Fishman, T. (2009). We Know It when We See It' Is not Good Enough: toward a Standard Definition of Plagiarism that Transcends Theft, Fraud, and Copyright. *4th Asia Pacific Conference on Educational Integrity (4APCEI) 28–30 September 2009 University of Wollongong NSW Australia*.
11. Latour, B. (1987). *Science in Action, How to Follow Scientists and Engineers Through Society*. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
12. Murray, L. J. (2008). Plagiarism and Copyright Infringement: The Costs of Confusion. In Caroline Eisner and Martha Vicinus, *Originality, Imitation, and Plagiarism, Teaching Writing in the Digital Age*. The University of Michigan Press.
13. Neville, C. (2010). *The Complete Guide to Referencing and Avoiding Plagiarism*. Open University Press.
14. Pecorari, D. (2010). *Academic Writing and Plagiarism: A Linguistic Analysis*. Continuum International Publishing Group.
15. Posner, R. A. (2007). *The little book of Plagiarism*. New York: Pantheon Books.
16. Randall, M. (2001). *Pragmatic Plagiarism: Authorship, Profit, and Power*. University of Toronto Press.
17. [http://wpacouncil.org/positions/WPA Plagiarism.pdf](http://wpacouncil.org/positions/WPA%20Plagiarism.pdf)
18. <https://college.tulane.edu/code-of-academic-conduct>
19. <https://communitystandards.stanford.edu/policies-and-guidance/what-Plagiarism>
20. <https://library.brown.edu/libweb/Plagiarism.php>